

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه ادبیات تعلیمی
سال ششم، شماره بیست و چهارم، زمستان ۱۳۹۳، ص ۵۸-۳۳

قصیده مرآت الصفای خاقانی از دیدگاه ادبیات تعلیمی

دکتر احمد رضا یلمه‌ها* - مسلم رجبی**

چکیده

یکی از بزرگ‌ترین قصیده‌سرایان قرن ششم هجری که همگان به عظمت مقامش در شاعری و بلندی مرتبه اش در سخنوری مقرر و معترفند، خاقانی شروانی است. وی به خوبی توانست در پرتو نبوغ و همّت خود و نیز در سایه تعالیم ارزنده قرآن و حدیث، در علوم ادب و لغت و دیگر علوم و فنون به درجه کمال برسد و در شعر دارای نیرویی خلاقه گردد. قصیده‌سرایی در عصر وی به سبب قریحه سرشار و اندیشه مضمون پرور او بود که به درجه ممتازی از پختگی و کمال در ادب فارسی رسید. اگر به دیوان ارزشمند این شاعر سترگ نظری بیفکنیم، خواهیم دید که اشعار وی به سبب گستردگی مضامین و تنوع مفاهیم، از قابلیت‌های پژوهشی خوبی برخوردار است. در حقیقت قصاید خاقانی شروانی از لحاظ داشتن مفاهیم حکمی و پندگونه در خور توجه است. به ویژه قصیده شینیه مرآت الصفای او که از اقبال ویژه‌ای برخوردار است، سرشار

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهقان ayalameha@dehaghan.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه حکیم سبزواری. moslem.rajab@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۳/۸/۱۱

تاریخ وصول: ۹۳/۴/۱۰

است از آموزه های حکمی و تعلیمی که در آئینه آن می توان مضمون پردازی اخلاقی و اندیشه ورزی حکمی و پندگونه خاقانی را به وضوح دید. این پژوهش با هدف تبیین تعالیم حکمی و تربیتی و آموزه های اخلاقی و با روش تحلیلی-توصیفی در قصیده مرآت الصفای خاقانی صورت گرفته است.

واژه های کلیدی

خاقانی، قصیده مرآت الصفا، ادبیات تعلیمی، قناعت، دنیاگریزی

۱. مقدمه پژوهش

حسان العجم، افضل الدین بدیل علی خاقانی حقایقی شروانی از بزرگ ترین شعرا و از فحول بلغای ایران است که در سال ۵۲۰ هـ ق از پدری نجار به نام علی و مادری نسطوری تازه مسلمان - که پیشه او طبّاحی بود - در شروان به دنیا آمد (جامی، ۱۳۸۶: ۶۰۷؛ معصوم علی شاه، ۱۳۸۲: ۶۲۵؛ صفا، ۱۳۸۸: ۷۷۶/۲، رضازاده شفق، ۱۳۵۲: ۳۳۷). وی علوم ابتدایی زمان خویش هم چون عربی و طب و نجوم و فلسفه و ادب را نزد عموی خود فرا گرفت. (خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۱؛ رضی مصطفوی نیا، ۱۳۸۸: ۲۲۱) و چندی هم از الطاف پسرعموی خویش برخوردار شد (صفا، ۱۳۸۱: ۶۳/۲).

فروزانفر در بیان جایگاه ادبی خاقانی می گوید: «خاقانی از سخنگویان قوی طبع و بلندفکر و یکی از استادان بزرگ زبان فارسی و درجه اول از قصیده سرایان عصر خویش است. وی به نیروی طبع بلند و اندیشه عظیم و قریحه سرشار خود، بر آوردن هر گونه معنی مأنوس و نامأنوس و نمایاندن همه مضامین توانا بوده و در رام کردن معانی صعب، اقتداری بی نهایت داشته است (فروزانفر، ۱۳۵۰: 617). از آثار او می توان به دیوان اشعار، مثنوی تحفه العراقین، منشآت و اثر منسوب به وی یعنی مثنوی ختم الغرائب اشاره کرد. خاقانی را از مهم ترین شاعران سبک ارنانی

(آذربایجانى) به شمار آورده اند (شمیسا، 1374: 14). شهرت و محبوبیت او به سبب علو اندیشه و وسعت تخیل و تصویر آفرینی های اعجاب انگیزش دامنه مرزهای جغرافیایی را در نوردیده و آوازه اش تا دور دست ترین آفاق شرق و غرب طنین انداخته و زندگانی و آثار و افکار او مورد نقد و بررسی پژوهشگران و خاورشناسان بزرگی چون یان ریپکا قرار گرفته است (رادفر، ۱۳۸۰: ۹۲). شهرتش تا آن جاست که نام وی را در میان شخصیت های استثنایی ادب فارسی در هفت سده ی نخستین دوران اسلامی آورده اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۲: ۱۱). دیوان اشعار خاقانی که حدود هفده هزار بیت دارد شامل ۱۰۶ قصیده، ۱۱۰۰ قصیده کوتاه، ۳۳۰ غزل، حدود ۳۰۰ رباعی، ۲۹۰ قطعه و ۴۵۰ بیت عربی است که اولین بار در هند و سپس در سال ۱۳۱۶ در تهران به تصحیح عبدالرسولی به چاپ رسید (ناهدی، ۱۳۸۸: ۳۱). دیوان پر حجم او با حدود 17 هزار بیت یکی از وزنه های سنگین ادبیات این مرز و بوم است که بسیاری از خوانندگان و منتقدان را در خویش حیران کرده است (جودی نعمتی، ۱۳۸۴: ۳). هر چند غزلیات خاقانی توجه برخی منتقدان و شعر شناسان را به خود جلب کرده است اما قصاید او شهرت بیشتری دارد (سهراب نژاد و نیکوبخت، ۱۳۸۷: ۴۶). یکی از این قصاید، قصیده شینیه وی معروف «مرآت الصفا» است که در این مقاله سعی بر این است از دیدگاه ادبیات تعلیمی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۲. پیشینه پژوهش

اگرچه راجع به خاقانی تحقیقات گسترده و ارزنده ای صورت گرفته است ولی به پژوهشی که به بررسی قصیده مرآت الصفاى وی از دیدگاه ادبیات تعلیمی بپردازد، تا به حال اقبال و اهمی نشان داده نشده است، چنین مهمی ما را به انجام این پژوهش ترغیب و تحریض نمود.

۳. قصیده مرآت الصفاى خاقانى از دیدگاه ادبیات تعلیمی

قصیده شینیه خاقانى به علت در برداشتن مضامین و مفاهیم ارزنده و آموزنده در تمام عرصه های اخلاقی، معرفتی و پند و اندرزی، به تنهایی «منشور اخلاقی و کتاب مسطور حکمی و پند و اندرزی» به شمار می رود. این قصیده مجمع همه نکات اخلاقی و حکمی است و متضمن مفاهیم اندرزگونه از تهذیب اخلاق و سکوت و انفاق گرفته تا مدح پیامبر اکرم؛ حتی از دین مداری و دنیاگریزی سخن ها دارد و همگان را از مال پرستی بر حذر می دارد. خاقانى در این قصیده نیز در مذمت دنیا و بی اعتنائی به حطام اندک آن سخن گفته و به راستی داد سخن را در حوزه ادبیات تعلیمی داده است. دبستانی که خاقانى در آن به تعلّم می پرداخته با همه ی مدرّس ها و مکتب ها فرق دارد. در آن مکتب، معلمش پیری است خردمند و بسیار فاضل و خاقانى به مرور زمان، زبانش باز می شود و طفلی نوآموز و دبستانی می شود:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زباندانش دم تسلیم سر عشر و سر زانو دبستانش^۱
(خاقانى، ۱۳۷۸: ۳۱۳)

در این مکتب علوم اکتسابی ذرّه ای سودمند نمی نماید و باید ابتدا این علوم را که حجاب راهی برای سالک و راهرو راه است از لوح دل فروشست و آن گاه به تحصیل علم واقعی پرداخت:

چو دیدم کاین دبستان راست کلی علم نادانی هر آنچه حفظ جزوی بود شستم زآب نسیانش
(۲)

در این دبستان علم واقعی این است که بدانی هنوز نادانی و هیچ چیز در یاد نداری:
زهی تحصیل دانایی که سوی خود شدم نادان که را استاد دانا بود چون من کرد نادانش
(۱۸)

این جا وادی حیرانی و سرگشتگی است. علومی که این جا در گوش جان می خوانند

و در ضمیر و لوح دل می نگارند، این گونه طفل نوآموز را از خود بیخودی می کند:

چو طوطی کآینه بیند شناسد خود بیفتد پی

چو خود در خود شود حیران کند حیرت سخندان

(۱۹)

به راستی آیا خاقانی در این تعلیم و نوآموزی راه به جایی برده است؟ آیا می توان به کمالات در تحصیل علوم این چنین رسید؟ خود وی در مدرّس «سرزانو» کل عمر را به تحصیل معرفت مشغول بوده ولی در نهایت امر خود را چون طفلی ابجدآموز می خواند و می سراید:

در این تعلیم شد عمر و هنوز ابجد همی خوانم

ندانم کی رقوم آموز خواهم شد به دیوانش

(۲۰)

ابجدی که در این جا تعلیم داده می شود، «ابجد تجرید» است که با خط سرخ و زرد اشک نگاشته می شود و رخساره آدمی بر آن گواهی می دهد:

نوشتم ابجد تجرید پس چون نشره طفلان

نگاریدم به سرخ و زرد ز اشک و چهره هزمانش

چو از برکردم این ابجد که هست از نیستی سرش

ز یادم شد معمایی که هستی بود عنوانش

(۱۵ و ۱۶)

برخی ارزش های اخلاقی و مضامین حکمی که خاقانی در قصیده مرآت الصفایش به همگان تعلیم می دهد و توصیه می نماید به قرار ذیل است:

۱-۳. تشویق به تفکر و اندیشیدن

تفکر کردن و اندیشه ورزی در دین مبین اسلام از جایگاهی ممتاز برخوردار

است. حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «هر چیز را راهنمایی است و راهنمای خردمند، اندیشیدن و راهنمای اندیشیدن خاموشی گزیدن» (آرام، ۱۳۸۰: ۸۷). با وقوف بر این امر می توان گفت که خاقانی دل خویش را چون مرشدی مجرب، پیری کامل دیده است و خود او مثل طفل دبستانی در محضرش درس آموخته است. مکتب وی «سر زانو» است. او سر بر زانوی مراقبه می نهد و گوش جان به کلام مشفقانه و واعظانه پیری سالک و رهرویی کار دیده به نام دل می سپارد. سیر سر زانو فقط مختص اهل تفکر و تأمل است و بس. عطار نیشابوری در یادکرد بایزید بسطامی آورده است: «عیسی بسطامی می گوید: سیزده سال با شیخ صحبت داشتم که از وی سخنی شنیدم و عادتش آن بودی که سر بر زانو نهادی» (عطار، ۱۳۶۸: ۱۸۹). این سیر همان است که سعدی آن را سر زانوی تعبد می خواند و در گلستانش آن را این گونه توصیف می کند: «یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود و در بحر مکاشفت مستغرق شده. آن گاه که از این معاملت باز آمد، یکی از یاران به طریق استنباط گفت: از این بوستان که بودی ما را چه تحفه کرامت کردی؟ گفت: به خاطر داشتم که چون به درخت گل رسم، دامنی پر کنم هدیه اصحاب را» (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۸). این سیر زانو در حالات اکثر شعرا و عرفا دیده می شود، بیدل دهلوی می گوید:

سیر خم زانو به هوس جمع نگرود

نامحرم معنی سر افکنده ندارد

(بیدل دهلوی، ۱۳۷۱: ۸۱)

این دبستان سر زانو که فرد در آن به تفکر واداشته می شود، همان عملی است که پیغمبر اکرم می فرماید: «تفکر ساعة افضل من عبادة سبعین سنه: یک ساعت تفکر کردن برتر از عبادت هفتاد سال است» (گیلانی، ۱۳۷۷: ۴۲۴).

خاقانی این گونه همگان را تعلیم می دهد که سیر سر زانو فقط مختص اهل تفکر و تأمل است و هر سر زانویی دبستان کمال و مقامگاه تفکر نیست. آن گاه با تمثیلی زیبا

این گونه تفکر تعلیمی خود را باز می‌نمایاند:

نه هر زانو دبستان است و هر دم لوح تسلیمش

نه هر دریا صدف دار است و هر نم قطره نیشانش

(۲)

در حقیقت این علامت انسان های عارف است: « عارف آن بود که بیشتر خاطر او در تفکر بود و در عبرت» (عطار، ۱۳۶۸: ۱۱۲). خاقانی معتقد است اگر کسی اهل تفکر و تأمل باشد، هم مکانش وسیع و راحت است و هم از امنیت کامل برخوردار است: سر زانو دبستانی است چون کشتی نوح آن را

که طوفان جوش درد اوست جودی گرد دامانش

خود آن کس را که روزی شد دبستان از سر زانو

نه تا کعبش بود جودی و نی تا ساق طوفانش

(۴)

در نظر خاقانی انسان های اندیشمند و فکور، شیرمردانی هستند که نه افراد جاه طلب را وقتی می‌نهند و نه به انسان های دون همت و پست توجهی می‌کنند:

دبستان از سر زانوست خاص آن شیرمردی را

که چون سگ در پس زانو نشاند شیر مردانش

کسی کز روی سگ جانی نشیند در پس زانو

به زانو پیش سگساران نشستن نیست امکانش

(۲)

همان گونه که ملاحظه می‌شود، تفکر و اندیشه قبل از هر کاری انسان را از مذلت و خواری نجات می‌دهد و انسان می‌تواند شیروار با عزت به گذران امور مشغول باشد.

۲-۳. توصیه به انفاق و بخشش

در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم السلام به انفاق و بخشش تأکید زیادی شده است. در آیه ۱۰ سوره منافقون چنین آمده است: «وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ: از آنچه روزی شما کردیم، پیش از آن که مرگ به سراغ شما بیاید، انفاق کنید و آیه زیر نیز بر همین معنا تأکید دارد: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ: هرگز به نیکی کردن (و نیکوکار شدن) دست نخواهید یافت مگر آن که از هر چه دوست می‌دارید (و به دلتان بسته است) انفاق کنید (آل عمران/ ۹۲). انفاق در نظر خاقانی چنان از منزلت بالایی برخوردار است که وی شأن انفاق را بالاتر از این می‌داند که سالک بخواهد برای به دست آوردن ثواب و پاداش الهی به آن عمل کند:

سخا بهر جزا کردن ربا خواری است در همت

که یک بدهی و آن گه ده جزا خواهی زیزدانش

(۸۰)

خاقانی انفاق و ایثار به دیگران را چون میراثی ماندگار و مانا از حضرت محمد می‌داند که آن حضرت بارها و بارها از آن به تمجید یاد می‌نمود: «خداوند ما را مبعوث نفرموده که مال جمع کنیم بلکه ما را مبعوث فرمود که مال را انفاق کنیم» (عطاردی، ۱۳۷۴: ۱۷۱). خاقانی هم با اقتدا به این سیره نبوی می‌سراید:

نه خود سلطان درویشان خاص است احمد مرسل

که از نون و القلم طغراست بر منشور فرقانش

(۷۷)

پس چنین تعلیم می‌دهد که در ملک درویشی، با آن که سالک خود محتاج است اما ضروریات خود را به دیگران می‌بخشد، همان گونه که خورشید انوار زریفت مانند خویش را بر تن عریان طبیعت می‌پوشاند در حالی که خود عریان و برهنه است:

چو درویشی به درویشان نظر به کن که قرص خور

به عربانان دهد زربفت و خود بیند عریانش

(۷۸)

و یا در مثال دیگر بخشش و انفاق را این گونه ستایش می کند:

سَخا هنگام درویشی فزون تر کن که شاخ رز

چو درویش خزان گردد پدید آید زرافشانش

(۷۹)

همان گونه که مشاهده می شود، خاقانی معتقد است باید هنگام مسکنت و فقری هم دست از انفاق برداشت و در انفاق کردن و مقدم داشتن دیگران بر خود، خورشید و درخت تاک را مثال می زند که چه گونه با انفاق در تالو و فروغی خیره کننده قرار می گیرند.

۳-۳. تواضع گرایی

افتادگی و خاکساری از اصول مهم سیر الهی است. اگر سالکی کبر و غرور در سر بیوراند و گردن به فزون طلبی و نخوت برافرازد، تمام ابواب بر وی سد خواهد شد. از امام صادق علیه السلام منقول است که: در آنچه خدای عز و جل به داود وحی فرمود، این بود که: ای داود چنان که نزدیکترین مردم به خدا متواضعانند، دورترین مردم از خدا هم متکبرانند. (کلینی، ۱۳۸۱: ۱۸۴). پس خاقانی چنین همگان را تعلیم می دهد که خاک پای متواضعان ارزشمندتر است:

ز خاک پای مردان کن چو بخت حاسبان تاجت

و گر تاج زرت بخشند سردرد زد و مستانش

(۷۴)

عوفی هم معتقد است: «هیچ خلقی از اخلاق حمیده و سیر مرضیه خوب تر از تواضع نیست و هیچ خصلتی برتر از تکبر و ترفع نه» (عوفی، ۱۳۷۱: ۹۴). خاقانی

درویش راه و سالکان الی الله را موعظه می کند که افسر شاهنشاهی درویش را به کار نیاید و درویش اگر کم مال و مقام دنیوی را نگیرد و به آن کوچکترین توجهی نشان دهد، دیگر درویش نیست و او را در کوی تواضع و فروتنی راه نیست:

نه درویش است هر کش تاج سلطانی کند سغبه

که درویش آن که سلطانی و درویشی است یکسانش

(۲)

حتی خاقانی کوی تواضع و افتادگی را چنان با کلام فاخر خویش می آراید که سالکان را تشویق کند نه تنها خاک پای اولیا را حرمت نهند، بلکه دراویش و ضعف را به سبب نداشتن مال و مقام مورد عزت و احترام قرار دهند و خاک پای آنان را تاج عزت و پادشاهی خود کنند. این جا مقام خواص است و مردان متواضع و فروتن آنانند:

دگر صف خاص ترینی در او درویش سلطان دل

که خاک پای درویشان نماید تاج سلطانش

(۲)

چنان که مشاهده شد، خاقانی تواضع در برابر همگان را توصیه کرده است و به خصوص تواضع در موسم فقر را اوج خاکساری و فروتنی می داند.

۴-۳. تهذیب نفس

یکی از توصیه‌های دین مبین اسلام تهذیب نفس و سرکوبی هواهای شیطانی است. «حیلت تهذیب سه چیز است: سنت و صحبت و خلوت و تهذیب سه چیز است: نفس را و خوی را و دل را و تهذیب نفس سه چیز است: از شکایت به مدح گردانیدن، و از گزاف به هشیاری آوردن و از غفلت به بیداری آوردن، تهذیب خوی را سه چیز است: از ضجرت به صبر آبی و از بخل به بذل آبی و از مکافات به عفو آبی و تهذیب دل سه چیز است: از هلاک امن به حیات ترس آمدن و از شومی نومیدی با برکت امید آمدن و

از محنت پراکندگی دل به آزادی دل آمدن» (انصاری، ۱۳۵۴: ۸۴). خاقانی می‌گوید در راه سیر و سلوک، سالک بارها و بارها در معرض ابتلا و امتحان قرار می‌گیرد. لشکر کفر و شیطان او را محاصره می‌کنند و می‌خواهند مانع پیشرفت وی شوند. آن سان که موسی کلیم الله، برای طی طریق خویش و رسیدن به طور سینا لازم بود از خیل فرعونیان بگذرد، سالک هم ناچار و ناگزیر است از پس این مهم برآید:

خرد بر راه طبع آید که مهد نفس موسی را

گذر بر خیل فرعون است و ناچار است ز ایشانش

(۲۵)

تهذیب نفس و خودسازی در طی طریق الی الله امری مهم و واجب شمرده می‌شود. اگر نفس سالک هوای برتری جویی در سر بپروراند و کبر و غرور اختیار کند، پیر دل آگاه او را متنبه و بیدار می‌سازد و از نخوت و غرور باز می‌دارد:

هوا می‌خواست تا در صف بالا، برتری جوید

گرفتم دست و افکندم به صف پای ماچانش

(۲۶)

سرکشی نفس در بدایت راه پیوسته سالک را می‌آزارد، ولی در صورت تهذیب می‌توان نفس خبیث را کشت و خود را از قید تعلقات نفسانی رهانید:

مگر می‌خواست تا مرتد شود نفس از سر عادت

مرا این سر چو پیدا شد بریدم سر به پنهانش

(۲۸)

خاقانی معتقد است که سالک اگر بتواند زمام نفس را در اختیار بگیرد و توسن سرکش آن را با شریعت لگام بزند، دیگر همه جا برای وی گلستانی خرم و سرسبز خواهد شد:

ز گور نفس اگر بررست خار الحمدالله گو

برون سو خار دیدستی درون سو بین گلستانش

هوای نفس پرستی از منهیاتی است که خاقانی سعی دارد مخاطبان خویش را از آن برحذر دارد. از یاد نبریم که آن چه برای خاقانی مهم جلوه می نماید سیرت زیباست نه صورت جاذب.

۳-۵. نداشتن حرص و طمع

قناعت و خرسندی برای رهرو طریق الی الله یکی از ملزومات و مهمات است. حقیقت قناعت یعنی آرامش خاطر در نبودن آنچه دل می خواهد. از جابر بن عبداللّه انصاری نقل شده که رسول خدا فرمود: «قناعت گنجی پایان ناپذیر است» (سلگی، ۱۳۷۶:۳۱۰). سعدی هم چنین زیبا می گوید: «توانگری به قناعت به از توانگری به بضاعت» (سعدی، ۱۳۷۴:۲۱۵). بسندگی و خرسندی در نظر خاقانی هم چون جامی است خوشگوار که می توان از پیر راه آن را دریافت نمود:

به دستم دوستکانی داد جام خاص خرسندی

که خاک جرعه چین شد خضر و جرعه آب حیوانش

(۴۷)

اگر کسی به سرزمین قناعت و ملک بی نیازی برسد دیگر نیازی به هیچ چیز در خود نمی بیند:

کسی کاین نزل و منزل دید ممکن نیست تحویلش

کسی کاین نقل و مجلس یافت حاجت نیست نقلاش

(۴۸)

آنگاه خاقانی گوش جان به سخنان مدقق و مشفقانه «پیر آگاه دل» می سپارد که او را با سخنان خوش تسکین می دهد:

مرا دل گفت گنج فقر داری در جهان منگر

نعیم مصر دیده کس چه باید قحط کنعانش

(۵۰)

بهایبی نیز در کشکولش آورده است: «حکیمی را گفتند آیا چیزی ارزنده تر از طلا دیده ای؟ گفت: بلی، قناعت» (شیخ بهایی، ۱۳۸۱: ۹۵).

پس حرص ورزی با ملک بی نیازی در تضاد است و باید سالک راه این را همواره آویزه گوش کند:

نماز مرده کن بر حرص لیکن چون وضو سازی

که بی آبی است عالم را و در حیضند سگانش

(۶۰)

خاقانی قناعت را در تقابل حرص قرار داده است و عقیده دارد باید به طور کلی حرص را ترک نمود و بر وی نماز میت خواند.

۶-۳. مراقبه گرای

در تعالیم وحی و احادیث اهل بیت، مراقبه کردن از اصول اساسی تقرب الی الله به شمار می آید. خداوند مراقبت خود را بر بندگان چنین بیان می فرماید: «و کان الله علی کل شیء رقیبا» (احزاب/۵۱). خواجه عبدالله انصاری در شرح مراقبه می گوید: «مراقبت به کوشیدن است و آن سه چیز است: مراقبت خدمت، مراقبت وقت و مراقبت سر. اما مراقبت خدمت به سه چیز توان یافت: به بزرگ آمدن زمان و بدانستن سنت و شناخت ریا. و مراقبت وقت به سه چیز توان یافت: به فنای شهوات و صفای خطرات و غلبه مهر. و مراقبت سر به سه چیز توان یافت: به گم شدن از گیتی و رها گشتن از خود و برگشت از انس» (عبدالله انصاری، ۱۳۵۴: ۷۵). خاقانی معتقد است در صورت دم فرو بستن از یاوه گویی و سر به جیب مراقبه فرو بردن، چشمه های آیات و برکه های کلام

روحانی در قالب آدمی شروع به جوشیدن می کند و سرمنشأ و آبشخور این چشمه سارها همه از خاموشی گزینی است:

همه تلفیقش آیاتی که خاموشی است تأویلش

همه تعلیمش اشکالی که نادانی است برهانش

(۹)

آن گاه که سالک راه و طفل نوآموز دبستانی «خاموشی» را اختیار می کند، مرشد آگاه دل شروع به تعلیم وی می کند. در کشکول شیخ بهایی آمده است «صاحب‌دلی می گفت ای یاران صفا، این زمان، زمان سکوت است و در خانه ماندن و ذکر خدای نادیده را گفتن» (بهایی، ۱۳۸۱، ۱۸۴). خاقانی معتقد است در سایه سار خاموشی و سپس مراقبه، سالک مبتدی می تواند به تحصیل پردازد زیرا زبان مایه دردسر سالک و حجاب راه اوست و تنها راه درمان این امر، اختیار «خاموشی» و «دم فرو بستن از گفتن» است:

مرا بر لوح خاموشی الف-ب-ت نوشت اول

که درد سر زبان است و ز خاموشی است درمانش

(۱۰)

این اولین قدم سلوک به سوی کسب کمالات است و فقط پیر راهرو و کار دیده دل می تواند سالک را به آن رهنمون شود:

نخست از من زبان بستند که طفل اندر نوآموزی

چو نایش بی زبان باید نه چون بربط زباندانش

(۱۱)

خاقانی معتقد است آدمی باید برای تحصیل علوم و کسب معارف که در سیر سر زانو صورت می گیرد، هم چون نای بی زبان باشد و خاموشی گزین. زیرا این جا زباندانی و سخن دانی هم چون علوم اکتسابی، محل سلوک و بر هم زنده طی طریق است. آن گاه که لب فرو بستن از سخن گفتن در سالک پدید آید، «پیر دل» از نفعه

آتشین خود در نای جان وی می دهد تا به مرور ایام و به تدریج، زبانش را به معارف
گویا و گوش جاننش را به سخنان دل شنوا سازد:

چو ماندم بی زبان چون نای جان در من دمید از لب

که تا چون نای سوی چشم رانم دم به فرمانش

(۱۲)

این همان است که عطار گوید: «اول نشان حکمت خاموشی است و سخن گفتن به
قدر حاجت» (عطار، ۱۳۶۸: ۱۴۵). کار تعلیم از جانب « دل آگاه » و ضمیر تابناک
دقیقه ای وقفه ندارد. در اثر تعلیم و تلقین دل، جان سالک و روح نو آموز، چنان صاف
و نورانی می شود که شیطان و اندیشه های فریب کارانه اش را در آن جایی نیست و
حتی افکار پریشان و عصیانگری ذره ای به ذهن او خطور نمی کند:

چنان در بوته تلقین مرا بگداخت کاندرا من

نه شیطان ماند و وسواسش نه آدم ماند و عصیانش

(۱۳)

به راستی تعالیمی که خاقانی از زبان معلم دل خویش شنیده چه بوده است؟ آیا
نوشتنی و خواندنی است؟ آیا خامه نگارین و کلک رنگین شعرش می تواند حالات
عاطفی و مضامین بالای این تعلیم و تعلم را در قالب کلمه و کلام بریزد و روی ورق
بنگارد؟ نه چنین نیست زیرا خاقانی معتقد است:

به گوش من فرو گفت آن چه گر نسخت کنم شاید

صحیفه صفحه گردون و دوده جرم کیوانش

(۱۴)

گویی این سخن مولانا را فرا یاد می آورد که:

گر نویسم شرح این بی حد شود

مثنوی هفتاد من کاغذ شود

(مولوی، ۱۳۸۱: دفتر ۲ / ۳۴)

از ابیات فوق چنین برداشت می شود که مراقبه گرایی در نظر خاقانی چنان است که زبان دل و جان آدمی را باز می کند و در اثر آن، دیگر ابلیس و وساوس شیطانی به دل سالک راهی ندارد.

۷-۳. اجتناب از دنیاپرستی

دنیاطلبی و چشم داشت به زخارف دنیوی حجاب راه سالک است و او را از اصل می اندازد. علی (ع) مذمت دنیاپرستی چنین می فرماید: «ای بندگان خدا، شما را به ترک دنیایی سفارش می کنم که شما را رها می سازد گر چه شما جدایی از آن را دوست ندارید؛ دنیایی که بدن های شما را کهنه و فرسوده می کند با اینکه دوست دارید همواره تازه و پاکیزه بمانید. شما و دنیا به مسافرانی مانید که تا گام در آن نهند، احساس دارند که به پایان راه رسیده اند و تا قصد رسیدن به نشانی کرده اند گویا بدان دست یافتند، در حالی که تا رسیدن به هدف نهایی هنوز فاصله های زیادی است. چگونه می تواند به مقصد رسد کسی که روز معینی در پیش دارد و از آن تجاوز نخواهد کرد؟ مرگ به سرعت او را می راند و عوامل مختلف او را بر خلاف خواسته خود از دنیا جدا می سازد» (نهج البلاغه، خطبه ۹۹). خاقانی همه سالکان الی الله را چنین تعلیم می دهد:

سفر بیرون از این عالم کن و بالای این عالم

که دل زین هر دو مستغنی است برتر زین و زان دانش

(۷۱)

دنیاداری و دنیاطلبی چنان در نظر خاقانی مذموم است که همه دنیا را به مثابه سنگ استنجا می داند که دست پسود شیاطین قرار گرفته است پس همگان را توصیه می کند و تعلیم می دهد که:

میالای ار توانی دست از این آرایش گیتی

که دنیا سنگ استنجاست و آلوده ست شیطانش

(۸۳)

او همگان را عاشق دنیا ولی خود را فارغ از این غوغا و غم می داند:

همه کس عاشق دنیا و ما فارغ ز غم ایرا

غم معشوق سگ دل هست بر عشاق سگ جانش

(۸۵)

غرور دنیوی و اقبال و مقام چند روزه این جهان، آخر الامر نقصان می گیرد و انسان

را از پای در می آورد:

بدین اقبال یک هفته که بفزاید مشو غره

که چون ماه دو هفته است آن کز افزونی است نقصانش

(۸۶)

بخت و اقبال این جهانی، زودگذر است و بس و در این دنیا نمی توان سعادت و

خوشبختی ماندگار به دست آورد:

ز چرخ اقبال بی ادبار خواهی او ندارد هم

که اقبال مه نو هست با ادبار سرطانش

بقایی نیست هیچ اقبال را چند آزمودستی

خود اینک لابقا مقلوب اقبال است برخوانش

(۸۸-۸۹)

خاقانی دنیا را آلوده و تعلق به مقامات زودگذر دنیوی را مدموم می داند به حدی که

دنیامداری و دنیاپرستی را عامل پسرفت و ادبار روحی بیان می نماید.

۸-۳. همت گرایبی

همت و اراده سالک در سیر و سلوک چنان مهم است که می تواند چون خورشید

راه وی را روشن کند و او را از مهلکه ها و خطرات باز دارد. خاقانی خود را سالکی

می داند که همتی دارد خورشیدوار و در سایه این همت پرفروغ، هستی را هم تحت

سیطره خود در آورده است:

مرا همت چو خورشید است شاهنشاه زندآسا

که چرخش زیر ران است و سر عیاست بر رانش

(۳۳)

خاقانی عقیده دارد باید اراده و عزم درویش چونان خورشید، روشنایی بخشش و پر تالائو باشد و تمام هستی در پرتو انوار او به سامان در آید. برای این کار، وی باید حتی کوچک ترین چشم داشتی به دنیا و حطام اندک آن نداشته باشد:

بلی خود همت درویش چون خورشید می باید

که سامانش همه شاهی و او فارغ ز سامانش

(۳۴)

در کلیله و دمنه آمده است « عاقل باید که نهمت در کسب حطام فانی نبندد و همت بر طلب خیر باقی مقصور دارد و عمر و جاه گیتی را به محل ابر تابستان و نزهت گلستان بی ثبات و دوام شمرد» (نصرالله منشی، ۱۳۷۹: ۲۳۲). وی همت را هم چون سلیمان نبی چنان پرهیت و شکوه می یابد که عرشیان او را ندای « رب هب لی» می دهند:

سلیمانی است این همت به ملک خاص درویشی

که کوس رب هب لی می زند از پیش میدانش

(ش ۳۵)

آن گاه خود وی عاجزانه پیش این شاهنشاه همت می رود و از او مدد می طلبد:

برفتم پیش شاهنشاه همت تا زمین بوسم

اشارت کرد دولت را که بالا خوان و بشانش

(۴۵)

خاقانی همت را هم چون سلطانی می داند که صاحب خویش را رفعت مقام می دهد.

۳-۹. دین مداری

دین مبین اسلام در پرتو کلام وحی و روایات معصومین، به مثابه حصن حصینی و فلک نجاتی است که همگان را به سر منزل مقصود می‌رساند. خاقانی خویش را طفل نوآموزی می‌داند که استادش «دین» است و بس. وی معتقد است با وجود چنین دین پر فروغی نیاز به هیچ یک از ادیان نیست:

تویی خاقانیا طفلی که استاد تو دین بهتر

چه جای زند و استا هست با زردشت و نیرانش

هدایت ز اهل دین آموز و قول فلسفی مشنو

که طوطی کان ز هند آید نجوید کسی به خزرانش

(۱۰۷-۱۰۶)

تعلیمی که خاقانی به تمام اهل سلوک و رهروان راه می‌دهد، این است در سایه سار به جا آوردن واجبات دین و اصول و فروع آن می‌توان خویش را بی‌نیاز از همه تعالیم دیگر دانست:

فرائض ورز و سنت جوی، اصول آموز و مذهب خوان

مجسطی چیست و اشکالش قلیدس کیست و اقرانش

آن گاه چند واجب دینی و فریضه خداوندی را بر می‌شمرد که می‌تواند سالک را به کار آید و گره از کار فروبسته وی بگشاید:

الف) نماز: خاقانی معتقد است نماز را باید از سر نیاز رو به درگاه بنده نواز به جا

آورد و گرنه این نماز صورتش عبادت است و باطن آن ویران و خراب:

نمازت را نمازی کن به هفت آب نیاز ارنه

نمازی کاین چنین نبود جنب خوانند اخوانش

(۱۰۹)

گویی این بیت خاقانی، این حدیث نورانی از پیامبر اکرم را فرا یاد می آورد «به من خبر دهید اگر رودی جلوی [خانه] کسی از شما جاری باشد و هر روز پنج بار در آن خود را بشوید، آیا چیزی از چرکش باقی می ماند؟ عرض کردند: چیزی از چرکش باقی نمی ماند. فرمود: وصف آن چون وصف نمازهای پنجگانه است، خداوند به [موجب] آن گناهان را از بین می برد» (خرمشاهی و انصاری، ۱۳۷۶: ۶۶۳).

ب) توبه: پیغمبر اکرم فرمود: محبوب تر از هر چیز نزد خداوند جوانی است که از گناه توبه می کند و از پیشگاه الهی طلب آمرزش می نماید (فلسفی، ۱۳۷۹: ۳۳). خاقانی با آگاهی به این امر، آن گاه که عصیان آدمی را مشاهده می کند توصیه می کند که اگر جرمی از سالک سر زد، باید به درگاه خداوندی عذر به جای آورد:

سگی کردی کنون العفو می گو گر پشیمانی

که سگ هم عفو می گوید مگر دل شد پشیمانش

(۹۵)

خاقانی توبه کردن را هنگام انجام هر گونه خبط و خطایی لازم و ضروری می داند.

ج) پرهیز از ستم:

مولاعلی (ع) می فرمایند: نیکوترین عدل، یاری کردن مظلوم است (باقری بیدهندی، ۱۳۶۸: ۲۹۰). خاقانی شاعری ظلم ستیز و منتقد ستمگرانی است که گاه و بیگاه با نیش کلام و رفتار خود دیگران را می آزارند. وی به همگان نصیحت می کند که از آه مظلومان و تیر دعای آنان بر حذر باید بود:

بترس از تیرباران ضعیفان در کمین شب

که هر کوه است نالان تر قوی تر زخم پیکانش

حذر کن ز آه مظلومی که بیدار است و خون باران

تو شب خفته به بالین تو سیل آید ز بارانش

(۹۰ - ۹۱)

وی عقیده دارد روی زمین از انسان های ستمکار و جبار مکدر و تیره شده است، اگرچه باطنش هولناک و ظاهرش آراسته است:

زمین از شخص جباران چو نفس ظالم رعنا

درون سو هست گورستان و بیرون سوست بستانش

(۱۰۰)

ستم از منظر خاقانی ویرانگر است و گریبانگیر آدمی خواهد شد.

(د) پرهیز از مال پرستی:

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس به دنیا علاقه داشته باشد هنگامی که از دستش می‌رود ناراحت می‌گردد» (عطاردی، ۱۳۷۴: ۲۵۳). مال پرستی صفتی است مذموم و ناپسند که از نگاه دقیق خاقانی دور نمانده است. وی همگان را تعلیم می‌دهد که جمع آوری مال و مکنت غفلتی است که به ضرر خود آدمی تمام می‌شود:

تو را از گوسفند چرخ دنیا می‌نهد دنبه

تو بر گاو زمین برده اساس قصر و بنیانش

(۹۷)

زمین دایه است و تو طفلی تو شیرش خورده او خونت

همه خون تو زان شیری که خوردستی ز پستانش

(۹۸)

در نهایت امر خاقانی می‌گوید کحال شریعت، حضرت محمد هم چون نگینی است که انصار و اعوان وجود مقدسش را در چنبر دل گرفته اند:

دو کون امروز دکانی است کحال شریعت را

که خود کحل الجواهر یافتند انصار و اعوانش

(۱۱۳)

پس چنین می‌سراید که: «بند ار کحل دین خواهی کمر چون دسته هاون». وی نوا و

بانگ دین را در سراسر گیتی طنین انداز می یابد، نوایی که هدایتگر و رهنمون ساز است:

همه گیتی است بانگ هاون اما نشود خواجه

که سیماب ظلالت ریخت در گوش اهل خذلانش

(۱۱۵)

آن گاه به دست افشانی و پای کوبی بر می خیزد زیرا خود را از زمره هدایت یافتگان می بیند و چنین شادمانه می سراید:

زهی دولت که امکان هدایت یافت خاقانی

کنون صد فلسفی فلسی نیرزد پیش امکانش

(۱۰۵)

همان گونه که ملاحظه می شود قصیده ارزشمند مرآت الصفای خاقانی سرشار از نکات حکمی و اخلاقی و مشحون از مفاهیم والای تربیتی است که هر یک از آن ها می تواند سرلوحه زندگی هر مؤمن خداجویی قرار گیرد.

۶. نتیجه

خاقانی شروانی یکی از شعرای نامدار و قصیده سرایان مشهور زبان و ادب فارسی است که اشعارش از گستردگی مضمون و تنوع مفاهیم برخوردار است. قصیده های رنگارنگش گوی سبقت را از دیگر سروده ها و آثار وی ربوده است. در میان این قصاید، قصیده والا و ارزشمند شینیه «مرآت الصفای» از شهرتی عام و فراگیر برخوردار است و در زمان خاقانی و حتی پس از وی سرمشق و الگوی شاعران زیادی قرار گرفت. اگر چه خیل کثیری از شعرا سعی کردند قصیده ای این گونه بسرایند ولی خاقانی به دلیل پیوند زدن این قصیده با مضامین حکمی-اخلاقی به آن رنگی جاودانه و

ماندگار زده است. همان طور که از مصراع اول این قصیده بلند بالا فهمیده می شود، خاقانی سعی دارد به تعلیم آموزه های حکمی و پند و اندرزی و دقایق لطیف اخلاقی بپردازد. موضوعاتی مانند تواضع، انفاق، دنیاگریزی، دین گرایی، قناعت و تهذیب نفس، فضایی تعلیمی و اخلاقی بر قصیده مرآت الصفای خاقانی حاکم ساخته است که پیوند عمیق این قصیده را با ادبیات تعلیمی بیش از پیش آشکار می سازد.

پی نوشت ها

۱- از این پس، برای پرهیز از تکرار به ذکر شماره ابیات بر اساس دیوان خاقانی، ویراسته میرجلال الدین کزازی اکتفا می شود.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه. (۱۳۷۹). ترجمه محمد دشتی، قم: مشهور.
- ۳- آرام، احمد. (۱۳۸۰). الحیاه، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- ۴- باقری بیدهندی، ناصر. (۱۳۶۸). گنج حکمت، تهران: روح.
- ۵- بیدل دهلوی. (۱۳۷۱). دیوان بیدل، تهران: طرح نو.
- ۶- جامی، عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۸۶). نفحات الانس من خطرات القدس، تصحیح محمود عابدی، تهران: سخن.
- ۷- جودی نعمتی، اکرم. (۱۳۸۴). زن در آینه شعر فارسی: خاقانی، مطالعات راهبردی زنان، ش ۲۹: ۴۷-۱.
- ۸- خاقانی، افضل الدین. (۱۳۷۳). شاعر صبح، به انتخاب ضیاءالدین سجادی، تهران: سخن.

- ۹- ----- (۱۳۷۸). دیوان، ویراسته میرجلال الدین کزازی، تهران: مرکز.
- ۱۰- خرمشاهی، بهاءالدین؛ انصاری، مسعود. (۱۳۷۶). پیام پیامبر، تهران: منفرد.
- ۱۱- رادفر، ابوالقاسم. (۱۳۸۰). خاقانی و هند، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ش ۱۷۹-۱۷۸: ۹۵-۱۱۷.
- ۱۲- رضازاده شفق، صادق. (۱۳۵۲). تاریخ ادبیات ایران، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
- ۱۳- رضی مصطفوی نیا، سید محمد. (۱۳۸۸). مقایسه عناصر بلاغتی - استعاره در حبسیات خاقانی و ابوفراس، ادبیات تطبیقی، سال ۳، ش ۱۰: ۲۴۲-۲۱۹
- ۱۴- سهراب نژاد، علی حسن؛ نیکویخت، ناصر. (۱۳۸۷). نظم اعداد در شعر خاقانی شروانی، کاوش نامه، دوره ۱۹، ش مسلسل ۱۶: ۶۳-۴۱.
- ۱۵- سعدی، مصلح بن عبدالله. (۱۳۷۴). کلیات، تهران: علمی.
- ۱۶- سلگی، علی. (۱۳۷۶). ارشادالقلوب، قم: ناصر
- ۱۷- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴). سبک شناسی شعر، تهران: فردوس.
- ۱۸- شیخ بهایی، محمد بن حسن. (۱۳۸۱). کشکول، تهران: کتابخانه سنایی.
- ۱۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۲). ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ترجمه حجت الله اصیل، تهران: نی.
- ۲۰- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۱). گنج سخن، تهران: جشنواره کتاب.
- ۲۱- ----- (۱۳۸۸). تاریخ ادبیات در ایران، تهران: فردوسی.
- ۲۲- عبدالله انصاری. (۱۳۵۴). کلیات خواجه عبدالله، تهران: ارمغان.
- ۲۳- عطار، فریدالدین محمد. (۱۳۶۸). تذکره الاولیا، تهران: زوار.
- ۲۴- عطار، عزیزالله. (۱۳۷۴). مشکاه الانوار، تهران: عطارد.

- ۲۵- عوفی، سدیدالدین. (۱۳۵۲). *جوامع الحکایات*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۶- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۵۰). *سخن و سخنوران*، تهران: خوارزمی.
- ۲۷- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۱). *ترجمه اصول کافی*، ترجمه سید جواد مصطفوی، تهران: کتاب فروشی علمیه اسلامیة.
- ۲۸- گیلانی، عبدالرزاق. (۱۳۷۷). *مصباح الشریعه*، تهران: پیام حق.
- ۲۹- معصوم علی شاه. (۱۳۸۲). *طرائق الحقائق*، به کوشش محمد جعفر محجوب، تهران: سنایی.
- ۳۰- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۱). *مثنوی*، تهران: امیرکبیر.
- ۳۱- نصرالله منشی. (۱۳۷۹). *کلیله و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۲- ناهیدی، پروین. (۱۳۸۸). *خاقانی و اصطلاحات مسیحیت در قصیده ترسائیہ*، آفتاب اسرار، سال ۳، ش ۱۰: ۳۶-۳۱.

